

سحرگاه سربلندی

میکائیل دیانی

فیلمساز

حقیقتاً روایت این جنگ تحمیلی ۱۲ روزه را نمی‌شود در یادداشت‌های کوتاه و سطور روزنامه منعقد کرد. آنچه در حدفاصل بامداد جمعه ۲۳ خرداد تا صبح‌گاه سوم تیر رخ داد؛ تحولاتی است که برای هر کشور دیگری ممکن است در یک قرن به وقوع بپیوندد، اما ایران در فاصله بسیار کوتاهی آن را تجربه کرد و از این بازه فشرده با سربلندی بیرون آمد. تجربه شخصی نگارنده به عنوان مستندساز و ثبت‌کننده وقایع این روزها نیز با همه تجربه‌های مستندسازی پیشین متفاوت بود. از ثبت تصاویر فرزندان غیرتمند خانواده‌ای که خانه پدری‌شان بمباران شده بود و پس از آواربرداری آتش‌نشانی و نیروهای هلال احمر، چادر خاله‌شان را روی دست گرفتند و خودشان پیکر مادر شهیده‌شان را از زیر آوار بیرون آوردند تا رجزهای پیرمردی که اثاثیه‌اش را از خانه بمباران شده بیرون می‌آورد و با صلابت رجز می‌خواند که ما اسرائیل را در هم می‌کوبیم هنوز جلوی چشمانم تماشایی است. ثبت تصاویر مردمی که از اصابت موشک‌های مان به قلب سرزمین‌های اشغالی اشک شوق بر چشمانشان حلقه می‌زد تا مادری که کلمن شربت را پر کرده بود و بین بچه‌های بسیجی گشت شبانه میدان ولیعصر پخش می‌کرد؛ تا دختر

علیه «سندروم ۵۹۸»

محمد صالح سلطانی

خبرنگار

ماجرای این جنگ را باید از اول خواند. از اول اولش. از سحرگاه ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ که رژیم صهیونیستی عملیاتی بزرگ، غافلگیرکننده، ترکیبی و سهمگین را در ایران پیاده کرد. از یک طرف نفوذی‌هایش به‌خط شدند تا به‌خانه‌دانشمندان و فرماندهان ما حمله‌کنند و از طرف دیگر پیشرفته‌ترین جنگنده‌هایش را فرستاد نزدیک ایران تا به زیرساخت‌های نظامی و امنیتی کشور هجوم ببرند. اسرائیل فلکی را که لااقل دو دهه برای جمع‌کردنش وقت و سسر و سرمایه گذاشته بود در آن سحرگاه شکست. نتیجه، بی‌تعارف، ضربه‌ای سخت و کاری به توان نظامی و علمی کشور بود. فرماندهانی عزیز و دانشمندانی نخبه را از دست دادیم. همه شوکه شدیم. همه، جز کسانی که تمام عمرشان را به مبارزه با صهیونیست‌ها اندیشیده‌اند و عقل سرششان، معجزه آن لحظات گذاخته بود. دشمن قلکش را شکسته؟ ملالی نیست؛ ما باید استخوان‌هایش را بشکنیم.

فرمانده کل قوا خیلی سریع فرماندهان جدید را جایگزین فرماندهان شهید کرد؛ یکی از یکی کارآز موده‌تر. سازمان نظامی کشور قوام گرفت، شوک را مدیریت کرد و هنوز ۲۴ ساعت از حمله وحشیانه و غافلگیرانه صهیونیست‌ها نگذشته؛ اولین ضربه را به دشمن زد. موج اول عملیات

بی‌حجایی که پرچم ایران را دست گرفته بود و در تجمع علیه ترامپ، عکس آیت‌الله خامنه‌ای را سر دست گرفته بود، همه و همه یک چیز را تداعی می‌کرد، نیروهای مسلح به پشتوانه یک ایران و یک ملت ایستاده توانستند تهاجم دشمن خارجی را دفع کنند. روایت این جنگ ۱۲ روزه با مستندهای بسیاری از مستندسازان جان بر کف در خیابان‌های تهران تا سال‌ها می‌تواند این برگ زرین تاریخ ایران را به نمایش بگذارد؛ اما امروز آنچه مهم است ثبت همین لحظه تاریخی است. اینکه صبح سوم تیر و آنچه رخ داده نیز درست‌تبیین شود، حازن اهمیت بسیار است. اسرائیل به پشتوانه لجسنتیکی اطلاعاتی و عملیاتی آمریکا و چندین کشور اروپایی و منطقه‌ای در حالی به ایران حمله کرد که از همان روز نخست با پاسخ موشک‌های پرقدرت ایران مواجه شد. در حالی که پشتوانه پدافندی آمریکا و این کشورهای اروپایی به خدمت اسرائیل آمده بودند، موشک‌های ایران یک به یک سرزمین‌های اشغالی را شخم زدند، تأسیسات و زیرساخت‌های نظامی – امنیتی این رژیم را منهدم کردند تا آنجا که پس از یک هفته اسرائیل از کانال‌های مختلف پیام عقب‌نشینی و آتش‌بس را به صورت غیر مستقیم صادر می‌کرد.

صبح‌گاه سوم تیر در حالی آتش‌بس اعلام شد که رئیس‌جمهور آمریکا چند روز پیشتر آتش‌بس بود؛ اما ابتکار عمل در اختیار ایران قرار داشت؛



علاج در وطن است

نزدیک به ۲۷۰ ساعت جنگیدیم، چیزی حدود ۱۲ روز. هنوز معلوم نیست سمفونی جنگ تمام شده یا نه اما یک چیز واضح است؛ ما دوباره مقابلشان ایستادیم. این جمله را چندبار تکرار کنید و کلمه به کلمه بخوانید. ما-مقابلشان -ایستادیم. مقابل همان‌هایی که ادعا می‌کردند چندروزه مملکت را می‌گیریم و حاکمیتش را تغییر و تجزیه‌اش می‌کنیم. دوباره همان‌هایی که اول شلیک کردند و این را تاریخ فراموش نمی‌کند. همان‌هایی که اشتباه محاسباتی کردند و چند روز نگذشته از جنگ، با وحدت ملی ایرانی مواجه شدند. درست از آن به بعد همه چیز عوض شد. حالا باز هم مفهوم ملت معنا پیدا می‌کند. هنر هم کم‌کم در تانچه جنگ قرار می‌گیرد و نهایت حاصلش می‌شود موسیقی «علاج» محسن جاوشی. دوباره تمام اتفاقات ۱۲ روز اخیر را مرور کنید. ساعت به ساعت ساز مملکت کرک‌تر می‌شود و کم‌کم نوای «خرمشهر» انتظامی به گوش می‌رسد. فضای اینستاگرام کاملاً هم‌نوا با متن جامعه می‌شود و مزدوران هم چاره‌ای ندارند جز تسلیم در باره خواست مردم. همه این اتفاقات را در این حدود ۱۲ روز کنار همدیگر بگذارید. نتیجه‌ای جز یک همبستگی ملی می‌گیرید؟ انسجامی که در چند سال گذشته بی‌سابقه است و حتی بسیاری از هنر مندانی را که از واکنش سیاسی گرفتن نسبت به موضوعات پرهیز می‌کردند، وادار به واکنش اساسی می‌کند. آن‌هایی که به طور معمول کشتگر این فضا بودند، از موضع یکی به نعل و یکی به میخ دور می‌شوند و کلماتشان شدت پیدا می‌کند. بیش از صدها واکنش از سمت جامعه هنری و فرهنگی انتشار پیدا می‌کند و بیش از ده‌ها اثر فرهنگی تولید می‌شود. همه این‌ها یعنی فارغ از دستاوردهای نظامی جنگ و ضربه‌ای که به رژیم کرک‌کش وارد شده، با انسجام جدی ملی مواجهیم، انسجامی که نشان می‌دهد جامعه ایران بیش از هر زمان دیگری نیاز به همبستگی دارد. این همبستگی نتیجه‌ای جز پیروزی نداشته و ندارد. در این شماره از «فرهیختگان» به سراغ اهالی فرهنگ و هنر رقیتم تا نظر آن‌ها را درباره پیروزی ملت ایران در رسیدن به انسجام ببرسیم.

پناهگاه‌ها بود و حضور میلیونی ایرانیان در روز روشن در راهپیمایی جمعه ششم و نصر بود. این جنگ تحمیلی البته برای ملت ایران نیز یک چیز را نمایان کرد و آن اینکه ایران سربازان جان بر کفی در لباس ارتش و سپاه و نیروی انتظامی و بسیج دارد که همواره لباس رزم بر تن، آماده جانفشانی برای ایران و مردم آن هستند و از این جنگ تصویر نقی شغعب‌آور سر لشکر عبدالرحیم موسوی در ذهن‌ها می‌ماند که «من، سرباز ایرانی اگر هزاربار برای این مردم و اعتقادات آن‌ها کشته شوم؛ باز هم دوست‌دارم به عشق این مردم زنده شوم و با دشمنان این ملت بجنگم و کشته شوم.» هدف اصلی اسرائیل از بین بردن دولت – ملت ایران بود؛ اما این جنگ موجب تقویت و افزایش اتحاد این دولت – ملت و تثبیت اقتدار ایران و ایرانی شد و این شاید بزرگ‌ترین بر ما از این جنگ تحمیلی بود. ما با اقتدار و سربلندی از این برهه تاریخی عبور کردیم و ملت‌تر شدیم، اگر چه که جنگ پایان نیافته است. ما می‌دانیم که جدال حق و باطل و نابودی اسرائیل همچنان ادامه دارد. اگر چه در صبح‌گاه سوم تیر آتش‌بس اعلام شده، اما نه جنگ تمام شده و نه صلحی به ما تحمیل شده، بلکه توقفی موقت. شاید برای چندساعت، چندروز، چندماه یا چندسال رخ داده است و ما همچنان آماده پاسخ به هر تجاوزی هستیم.

جایی رسانندیم که رژیم متجاوز، هنوز دو هفته نشده خودش افتاد به التماس آتش‌بس و ما وقتی چک آخر را به خودش و به اربابش رژیم، با غمزه و از موضع بالا قبول کردیم بیشتر نزنیم. این هرچه باشد اسمش شکست نیست و هیچ ربطی به ۵۹۸ ندارد. در این ماجرا اگر کسی جام زهر نوشیده باشد، ما نیستیم؛ مایه که خوب می‌دانیم هنوز تا پیروزی نهایی راه زیادی مانده اما موقف امروز ایران در این نبرد هم تراژیک نیست. آتش‌بس صلح نیست؛ یک وضعیت موقتی و بلا تکلیف است که می‌تواند به صلح ختم شود یا به جنگی دوباره. مادر برابر صلح تحمیلی که معنایی جز جنگ دائمی ندارد، ایستادیم و دشمن را مجبور کردیم دست به دامن آتش‌بس شود. از حالا به بعد هم معلوم است که هم برای جنگ دوباره (اگر دشمن شیطنتی تازه کند) و هم برای رسیدن به صلح و منطقه‌ای امن بدون شرارت‌های رژیم غاصب آماده‌ایم. آینده هرکدام از این دو راه را پیش روی ما بگذارد، چیزی از شکوه و عظمت این ۱۲ روز «دفاع ملی» کم نمی‌شود. کسانی که دارند این صحنه را با «سندروم ۵۹۸» تحلیل می‌کنند و از ۶۷ تا امروز همه چیز را با جست‌وجوی نشانه‌های ضعیف و ذلت می‌بینند و هر استراتژی نهضای شلیک گلوله را مساوی تسلیم در برابر دشمن می‌دانند باید ما ماجرای این دفاع ملی را از اول بخوانند؛ از اول، با جزئیات و تا آخر.

دوازده روز جنگیدیم، ذاتش دفاع بود البته ولی اصلش جنگ بود. جنگ. به همین بی‌رحمی و صراحت و تلخی. جنگ هم که می‌دانید، زد و خورد دارد. یک طرفش حمله و حماسه است، طرف دیگرش دفاع و درد. داغ کم ندیدیم در این روزها. وسط معرکه وقت برای عزاداری نبود، داغ‌هایمان را شمرديم و با بغض در گوشه قلبمان نگه داشتیم تا وقت عزاداری برسد. تقویم هم اینجای کار را خوب با ما راه آمد و ملت حماسه‌ساخته داغ‌دیده را بعد ۱۲ روز دفاع جانانه، در ایستگاه محرم پیاده کرد تا یک وقت مفصل برای عزاداری داشته باشیم و عاشورای خودمان را گره بزیم به عاشورای امام حسین (ع). ضربه‌های دشمن، سخت بود. نه رحم داشت، نه انسانیت و نه مروت. می‌رفتی سسر صحنه جانیشت و می‌دیدي خون سردار سپاه با خون دختر جوان شاعر یکی شده، می‌دیدي تکه‌های لباس فرمانده نظامی چسبیده به کتاب و دفترهای پسر دانشجو، می‌دیدي تکه‌پاره جزوه‌های علمی دانشمند هسته‌ای و خاکستر دفتر نقاشی کودک هنرمند را نمی‌شود از هم جدا کرد. این جنگ داغ گذاشت روی جگر همه ما و بعد از سال‌ها، دوباره از عمق جان باور کردیم «خون‌یکی» هستیم. فهمیدیم دشمن با همه ما سر جنگ دارد و هر سرنوشتی، سرنوشت محقوم ماست. هیچ جنگی در هیچ کجای تاریخ پیدا نمی‌شود که برنده‌اش هیچ آسیبی ندیده‌باشند. ما در این جنگ زخم خوردیم اما زمین نخوردیم. ما را به

«وعده صادق۳» نصرت خدا بود؛ معجزه‌ای غیر قابل باور. مگر می‌شود یک مملکت بالاترین فرماندهان نظامی‌اش را در چند ساعت از دست بدهد و باز بتواند عملیات کند و ۲۰۰۰ کیلومتر دورتر از مرزهای خودش را بگیرد زیر آتش؟ بله؛ در این تکه از خاک که اسمش «ایران» است، می‌شود و جهان دید که شد. آن عملیات، سیلی اول بود به صورت موش‌های کثیف. از همان شب اول، جنگ وارد معادله‌ای شد که رژیم صهیونیستی تصورش را هم نمی‌کرد. دشمن فهمید هر چه در قلکش جمع کرده بود نهایتاً برای چند ساعت به کارش می‌آمد. موج پشت موج «وعده صادق» بود که فریاد می‌شد در گوش صهیونیست‌ها. تصاویر تل‌آویو و حیفا ی این روزها را دیدید حتماً. دست‌کمی از غزه ندارد. موشک‌های ما آینه شدند پیش چشم موش‌ها. یک روز پایگاه نظامی، یک روز زیرساخت انرژی و یک روز شرکت فناوری، فرقی نمی‌کرد؛ سلاح‌های ما به هرکجای آن آسمان اشغالی می‌خواستند، می‌رسیدند. از جایی به بعد موج‌های «وعده صادق۲» رنگ‌بوی تحقیر دشمن گرفتند. شبی یکی، دو تا، سه تا موشک می‌فرستادیم و اصابت صددرصدی دشت می‌کردیم. می‌فهمید این یعنی چی؟ متوجه هستید ما اولین و تا الان آخرین ارتش جهان هستیم که به کل میکل کتید آهنین و فلاخن داوود و تاد، یکجا خنثیدیم‌ایم؟

سرتو بالا بگیر قهرمان

نادر سهرابی

خبرنگار

هنوز هاج و واجی آن روز اول جنگ توی خاطرم هست. داشتیم بازی والیبال ایران و آمریکا را تماشا می‌کردم و از دو دست اولی که ایران برده بود، عشق می‌کردم و چشم دوخته بودم به پایین صفحه تلویزیون چهل اینچی خانه‌مان که نتیجه مسابقه رویش درج شده بود. از یک جایی به بعد، زیرنویس شبکه سه روی نتیجه را گرفت. کفری شده بودم اما طبق عادت زیرنویس را نمی‌خواندم. توپیتر را باز کردم و یک توپیت زدم که بیایید و ببینید بچه‌های ایران چه به روز آمریکا آورده‌اند. توپیت را فرستاده و نفرستاده، یک نفر برایم پیام گذاشت که «از شبکه‌های ماهواره‌ای می‌بینی بازی رو؟» گفتم «نه. همین شبکه سه.» و چشم دوختم به زیرنویس قرمز رنگی که روی زمینه سفید می‌آمد و می‌رفت: «رژیم صهیونیستی نقاطی را در تهران هدف قرار داد.»

۲

توی خواندن رمان و طبعاً توی نوشتن داستان هیچ چیزی را به اندازه غافلگیری‌های درست و حسابی دوست ندارم. غافلگیری آنجایی موفق است که تمام عناصر قصه را به بازی بگیرد. غافلگیری معمولاً از سمت نیروهایی اعمال می‌شود که در صنف هستند و اگر بتوانند به‌طور کلی سرنوشت بازی را تغییر بدهند، به‌طور معجزه‌آسایی، حتی اگر نیروی شرر ماجرا باشند هم دل مخاطب را به‌دست می‌آورند؛ چراکه غافلگیری اتفاقاً به‌معنای شناخت اجزای قصه

و نوعی از رندی است که همه دوست دارند در جاهایی از زندگی از آن بهره‌مند باشند و اگر غافلگیری شکست بخورد چه؟ افتضاح به بار می‌آید.

۳

ما توی این جنگ با چیزهایی دست به گریبان بودیم که توی فیلم‌ها می‌دیدیم. جنگ با ریز پرنده‌ها؟ مگر وسط دنیای هری پاتسر زندگی می‌کنیم؟ اما اتفاق افتاد. فکر اینکه نمی‌دانیم داریم از کجا می‌خوریم، آزارمان می‌داد. شنیدن اینکه در ایران تعدادی وطن‌فروش در خدمت اسرائیل است از آن هم بدتر بود و اینکه داریم از چیزهای معمولی می‌خوریم انگار تیشسه به ریشه غرورمان می‌زد. چیزهای معمولی مثل وانت و مثل کامیون حمل بار اثاث منزل و مثل ادواتی که توی کارگاه‌های زیرزمینی تولید پهباد دیده می‌شد. دوروز اول توی خیابان به هرکس و ناآکسی و هر چیز و ناچیزی که می‌دیدیم مشکوک بودیم. سرمان را از پنجره می‌آوردیم بیرون و به رفت و آمد در و همسایه نگاه می‌کردیم، مبدا جاسوس دشمن و وطن‌فروش باشند. از فرماندهان جنگی که روز اول تورور شدند، یکی را اصلاً نمی‌شناختم. دانشمندان هسته‌ای که دیگر هیچ. همه اینها مشخصات یک غافلگیری اساسی اند.

۴

بازی ایران و آمریکا انگار از همان زمان درج زیرنویس های حمله صهیونیست‌ها به بعد افتاد روی دور بدبازی. ایران

داشتیم. شبکه‌های اجتماعی پر شده بود از رجز خوانی و قوت قلب و اعتماد به‌نفس. غافلگیری اسرائیل شکست خورده بود. چون چیزی از اجزای صحنه را نادیده گرفته بود؛ ایران بودن ایران را.

۵

البته این حب وطن و شعارهایی از این دست را همه دارند. تمرکز روی این‌ها ممکن است، رهنز شوند و چیزی را نادیده بگذارند؛ اینکه این سه‌چهار روز ابتدای جنگ نشان داد که ما ملت جنگیم و این خودش بعدی از ابعاد ملت امام حسین بودن ماست. ما توی این چند روز دوباره متوجه اموری شدیم که ایران را ایران می‌کند و آن همین قوه سلسشوری و مقاومت است. عبارت‌هایی که تا حالا فقط حرف بودند؛ اما توی این چند روز تماشا شدند و توسط کسانی تماشا شدند که خودشان خالق آنها بودند. حالا مثلاً آتش‌بس اعلام شده. معلوم نیست چقدر جدی باشد و چقدر دوام بیاورد. هرچه هست دیگر کسی نمی‌ترسد؛ دیگر کسی غافلگیر نمی‌شود؛ دیگر کسی جا نمی‌ماند. انگار مردم ایران تازه با خودشان آشنا شده‌اند. تازه فهمیده‌اند که کیستند.

فردا دوباره تیم ملی والیبال ایران با صربستان بازی دارد. همه چیز دست به دست هم داده‌اند که ما مطمئن باشیم که می‌بریم. ما پیروزی خودمان را باور کرده‌ایم. مهم نیست که رسانه‌های اسرائیل چه می‌گویند؛ مهم این است که ما توی قلب‌های خودمان چه احساسی داریم. ما ملت جنگیم و ملت امام حسینیم. دیگر غافلگیر نمی‌شویم.